

پایگاههای نقد جامعه مدنی در اندیشه سیاسی غرب

سهراب رزاقی سیاهرودی

چکیده

جامعه مدنی آرمان جدیدی است که در دو دهه اخیر همزمان با فروپاشی دنیای سوسیالیسم و تجدید سازمان یافته و آغاز عصر پساکمونیسم و تجدید ثولیبیرالی زاده شده است. گفتمان مسلط جامعه مدنی در نظام جهانی در دهه های اخیر مهر و نشان خود را بر اندیشه و عمل روشنفکران و مبارزان سیاسی برجای نهاده است. به همین خاطر شمار گسترده ای از مقالات و کتابها پیرامون این عنوان یا عنوانی که این واژگان را در خود دارد منتشر شده است. با فروکش نمودن هیجانات اولیه انقلاب، پایان جنگ تحمیلی و بابازگشت به گفتمان توسعه، ضرورت طرح جامعه مدنی در ایران بیش از پیش احساس شد و ششمین دوره انتخابات ریاست

جمهوری به عنوان یک پروژه و تیم اساسی مطرح شد. در این نوشتار تلاش می‌شود که ابتدا جامعه مدنی به مثابه یک شیوه زیست در بستر تاریخی‌اش در مغرب زمین، مورد بررسی قرار گیرد و تحول مفهومی آن و قبض و بسط‌هایی که در فازهای مختلف تجدد پیدا نموده است تبیین گردد و نهایتاً به نقدهایی که به این شیوه زیست در اندیشه سیاسی غرب زده شده است پرداخته می‌شود.



بدون شک، جامعه مدنی ساخته دست انسانی است. بنابراین می‌توان و باید اصول و بنیادهای آن را در قبض و بسط فهمش باز یافت. (ویکو، علم جدید، بند ۳۳۱)

جامعه مدنی Civil Society آرمان جدیدی است که در دو دهه اخیر همزمان با فروپاشی سوسیالیسم روسی و تجدد نئولیبرالی Neo Liberality Modernity پدیدار شده است. جامعه مدنی نه تنها یکی از جدی‌ترین گفتارهایی است که امروزه در سطح نظام جهانی در سپهرهای سیاست، حقوق، فلسفه سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی مطرح بوده بلکه در شمار آن دسته از مفاهیم عمومی است که به صورت یک گفتار Discourse مسلط در آمده است و در دو دهه اخیر مهر و نشان خود را بر اندیشه و عمل روشنفکران و مبارزات سیاسی برجای نهاده است. به همین خاطر شمار گسترده‌ای از کتابها و مقالات پیرامون جامعه مدنی یا عنوانی که این واژگان را در خود دارد، منتشر شده است.

امروزه در گستره عمومی جهانی دو نوع رهیافت Approach نسبت به جامعه مدنی وجود دارد. رهیافتی که با بروز بحران دولتهای رفاهی Welfare State، ظهور اندیشه‌های راست نو New Right و... از طرف نیروهای اجتماعی در کشورهای مرکز Core و پیرامونی Periphery مطرح گردیده است که عمدتاً بر دولت حداقلی Meni State و

جامعه قوی Power society تأکید می‌ورزند چون معتقدند گسترش نقش دولت در زندگی اجتماعی در دوران حاکمیت دولتهای رفاهی موجب محدود شدن و از بین رفتن آزادی فرد گردیده است و پروژه خصوصی سازی و آزاد سازی و سیاست تعدیل اقتصادی در غرب برای برون رفت از این بحران به اجرا در آمد.

از این رو برخی از متفکرین سیاسی معتقدند علت اساسی توفیق انقلابهای اروپای شرقی در اواخر دهه هشتاد و فروپاشی دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ م به عنوان سمبل و نماد یک عصر و پایان عصر انقلابات به شکل گیری و قدرتمندی جنبش جامعه مدنی در این جوامع باز می‌گردد که نقش چشم گیری در تجهیز جنبش‌های عظیم توده‌ای ایفاء کرده است.

طرفداران این رهیافت در رواج مجدد مفهوم جامعه مدنی در دهه های اخیر نشانه‌های احیاء زبان مشترک بشریت برای فتح آزادی و تحقق پروژه رهایی را مشاهده می‌کنند.

از این منظر جامعه مدنی روشی برای تشخیص کارزارهای جدید اجتماعی تلقی می‌شود. جامعه مدنی به مثابه آرایش جدید اجتماعی است که در متن آن آفرینش، سایر آرایشها یا آفرینش های سیاسی امکان وقوع می‌یابند.

در این رهیافت جامعه مدنی "پروژه دیگر پروژه‌ها" تعبیر می‌شود که شکل گیری و استحکام آن شرط تحقق و تداوم دیگر پروژه‌های اجتماعی بشمار می‌آید. جامعه مدنی منشاء الهام ها و آفرینش های سیاسی است.^۱

جامعه مدنی منشاء ایجاد کانونهای جدید مقاومت علیه خشونت و دستگاه سرکوب قدرت دولتی است از این رو است که "فرانسیسکو و فورت" در یکی از آانات مهم تحلیل خود از جامعه مدنی و اهمیت اساسی آن در جامعه می‌نویسد: "ما به جامعه مدنی نیاز داریم، ما نیاز داریم که در مقابل یک دولت اقتدارگرا و وحشی از خود دفاع کنیم. به این معنی که اگر جامعه مدنی وجود ندارد، ما نیاز مندیم که آن را ابداع کنیم. اگر این جامعه مدنی ضعیف و بی خون است، ما نیاز مندیم که آن را تقویت و گسترش دهیم.... در یک کلام، ما جامعه مدنی می‌خواهیم، چرا که خواهان آزادی هستیم."^۲

در مقابل این رهیافت مثبت به جامعه مدنی، کم نیستند متفکرینی که در اشاعه امروز این مفهوم، رواج "بازیچه" ای نو را ملاحظه می‌کنند که بیشتر ناشی از بحران کنونی

تصورات و "آیده‌های اجتماعی" به شمار می‌روند و طرفداران این رهیافت تلاش می‌کنند که پرده از "سوءاستفاده‌های جامعه مدنی" برداشته شود یا اعلام می‌کنند که "جامعه مدنی" اصطلاحی است بی مضمون که نشان از مکانی ندارد. اساساً "جامعه مدنی" وجود ندارد" نه تنها اصطلاح مزبور فاقد بنیادهای نظری لازم است، نه تنها مملو از ابهام‌ها و اختلاف نظری لازم است. بلکه بکارگیری آن در آنات حاضر می‌تواند در خدمت ستایش وضع موجود یا به طور مشخص "اسم رمز سرمایه‌داری" باشد که می‌خواهد بازارهای جدید جهانی را فتح کند و نظم مطلوب خود را در سپهر سیاست و... تحمیل کند. به عبارت دیگر مدافعین این رهیافت معتقدند که امروز سرمایه‌داری به نام همین "فضایل" تلاش می‌کند هرگونه کوششی را برای تغییر وضع موجود نظام جهانی بی اعتبار سازد.

در این نوشتار تلاش می‌شود که ابتدا جامعه مدنی به مثابه یک شیوه زیست در بستر تاریخی اش در مغرب زمین مورد بررسی قرار گیرد و تحول مفهومی آن و قبض و بسط‌هایی که در فازهای مختلف تجدد پیدا نموده است، تبیین گردد. و نهایتاً به نقدهایی که در اندیشه سیاسی غرب زده شده است پرداخته می‌شود.

۲

جامعه مدنی کشف دنیای مدرن است و با دگرگونی در اندیشه و پدید آمدن انسان صاحب حق پا به عرصه وجود گذاشته است. این شیوه زیست تجدد **Modernity** به طور بینادین با اندیشه و شیوه‌های زیست دنیای قدیم تفاوت دارد. این شیوه زیست در بستر تاریخی‌ایش در فازهای مختلف تجدد دچار قبض و بسط‌هایی شده است. قرن هیجده و نوزده میلادی عصر تجدد لیبرالی **Liberality** **Modernity**، دوران شکل‌گیری، استقرار و بسط جامعه مدنی در مغرب زمین بوده است. در نیمه اول قرن بیستم میلادی با فروپاشی تجدد لیبرالی و شکل‌گیری تجدد سازمان یافته با ظهور انسان و جامعه توده‌ای **Mass Society** عصر انقباض جامعه مدنی است. در عصر تجدد سازمان یافته حالتی از "برهنگی" اجتماعی که مفهوم همگروهی آهسته آهسته در آن از میان می‌رفت. پدیدار شد. در این آنات فرد فاقد سپری از گروه‌های میانجی بود که در برابر فشار مستقیم و چیره‌گر مصادر قدرت سیاسی و اقتصادی از او

پشتیبانی و نگهداری کند.^۳ اما در نیمه دوم قرن بیستم دهه‌های هفتاد و هشتاد بازوال انسان و جامعه توده‌ای و فروپاشی دولت رفاهی و تجدد سازمان یافته و ظهور تجدد نئولیبرالی. دوران بسط و گسترش جامعه مدنی آغاز می‌گردد. منظور گشایش قلمروی رهایی در متن فضاهای اجتماعی آزاد شده از چنگ اجبارهای دولت‌های مداخله‌گر یا منطق کالایی است که همواره می‌کوشند روابط اجتماعی افراد را به مناسبات میان اشیاء تقلیل دهند.

جامعه مدنی در عصر تجدد در کنار تحول در بستر عینی‌اش به لحاظ مفهومی و مبانی تئوریک نیز دچار تحول شده است. از دیدگاه متفکرین کلاسیک عصر جدید مانند هابز، لاک، روسو، کانت و... جامعه مدنی همان "مدنیت" بود که پیامد تحول و پیشرفت یا گذار از جامعه طبیعی است. در این تلقی جامعه مدنی در مقابل اجتماع دینی کلیسا نگریده می‌شود به عبارت دیگر متفکرین کلاسیک به جامعه مدنی به منزله حاکمیت سامان بر یک وضع طبیعی می‌نگریستند که در آن انسانها چنین درک می‌کردند که در نوعی جامعه ما قبل تکوین دولت Pre - State، به سر می‌برند. جامعه مدنی به معنای سازمانی مرکب از افراد در فراسوی خانواده، تولید و... در درون یک هستی جمعی تحت فرمان قوانین بود.

انسانها داوطلبانه وارد این جمع شده، آزادی خود را به طور مشروط برای پاسداری از حقوقشان تعویض می‌کردند. بر طبق این تفسیر متفکرین کلاسیک در اندیشه سیاسی غرب جامعه مدنی را خود دولت قلمداد می‌کردند. تمیز جامعه مدنی از دولت به صورت مکتوب نخستین بار در سال ۱۸۲۱م در "فلسفه حق" هگل به چاپ رسید. در تشریح فلسفه او در این اثر جامعه مدنی نشانه مرحله‌ای از تحول دیالکتیکی خانواده به دولت است نافی آن زندگی اخلاقی است که در اجتماع کوچک انسانی (خانواده) ایجاد می‌شود تا به نوبه خود به وسیله اجتماع بزرگ از نظر سیاسی مستقل، حاکمیت ملی، نفی و برانداخته شود، هرچند زندگی اجتماعی مشخصه جامعه مدنی به طور بنیادی از جهان اخلاقی خانواده متفاوت است و هگل بر آنست که تفاوت کامل میان زندگی عمومی دولت و جامعه مدنی وجود دارد. جامعه مدنی تشکیل دهنده عنصری لازم (یا "لحظه‌ای" به زبان هگل) در کلیت ساختار عقلانی اجتماعی - سیاسی جدید است.

- مهمترین سازه های جامعه مدنی در تلقی متفکرین کلاسیک عصر جدید عبارتند از:
- ۱- اصالت فرد **Individualism**: در جامعه مدنی هر کس غایت خویش است برای آنکه فرد به غایت خویش برسد ناگزیر از ایجاد رابطه با دیگران است. مفهوم اصالت فرد در دوران تجدد مفهومی بنیادبرانداز است که نفی همه هویتها را دارد.
 - ۲- جامعه مدنی از نظامی مصنوع برخوردار است که برپایه قرارداد و رضایت مردم استوار است به همین خاطر از آن "عناصر مقاومت" و "انقلاب" برمی خیزد.
 - ۳- اصل حق و اصل قانون، دو عنصر عمده جامعه مدنی هستند. اساساً آدمی به منزله جانوری صاحب حق، کشف دوران جدید است و در برابر آدمی چون جانوری مکلف در دنیای قدیم قرارداد بر مبنای اصل "حق" هر انسانی حق دارد که آزاد باشد در اینجا آزادی به مفهوم روشن بیان می شود آن هم روشی برای دانستن، شناختن و آموختن. دیگر آنکه انسان در مقام فاعل با دیگران برابر است. برابری همه انسانها از عناصر بنیادین اندیشه دنیای جدید است در حالیکه در دنیای قدیم نا برابری اصل است. نهایتاً انسان به عنوان شهروند، مستقل است. بر همین اساس هر کس اعم از صاحبان قدرت سیاسی و آحاد مردم از دو اصل قانون و حق سر بیچند خارج از حوزه مدنیت قرار می گیرند.
 - ۴- افسون زدایی و عقلانی شدن سیاست از عناصر عمده جامعه مدنی است. از این رو جامعه مدنی، جامعه ای عرفی **Secular** است و سامان دهی جامعه بر بنیاد عقلانیت استوار است. عنصر عقل تنها ساخت و سازمان جامعه مدنی را استوار نمی دارد. بلکه بالاتر از همه، بر رفتار و نگرش اعضای آن در برخورد با نهادهای اجتماعی و... چیرگی دارد. کوشش و پیکار عقلانی فرد برای رسیدن به غایت خویش به هر تقدیر نگرش او را نسبت به جامعه شکل می دهد.
 - ۵- در جامعه مدنی همه نظرها، اعتقادات و اندیشه ها به محک نقد زده می شود. هیچ امری را نمی توان پذیرفت مگر این که عملاً از محک نقد و نقادی گذشته باشد. در این تلقی جامعه مدنی عبارتست از، رابطه میان انسانهای آزاد، برابر و مستقل که از نظامی قانون پیروی می کنند.
- متفکرین کلاسیک عصر جدید معتقدند تنها با تأسیس جامعه مدنی است که هدف انسان قابل دسترسی است یعنی بروز همه استعدادها و توانایی های انسان. از نظر آنان

بالاترین تکلیف ما آدمیان در این دنیا، تأسیس، استقرار و بسط جامعه مدنی است. در قرن بیستم با تحول مفهومی جامعه مدنی در اندیشه سیاسی روبرو هستیم در این قرن جامعه مدنی در تقابل با دولت مطرح می شود در این تلقی جامعه مدنی آن بخش از زندگی اجتماعی است که سازمان یافته، داوطلبانه، خودجوش، خودکفا، مستقل از دولت، و مبتنی بر نظامی حقوقی و یا قواعدی است که مقبول شرکت کنندگان باشد... جامعه مدنی با جامعه به طور عام تفاوت دارد از این نظر که "شهروندانی را در بر می گیرد که مشترکاً در یک ساحت عمومی برای حفظ منافع، تبیین خواسته ها، تبادل اطلاعات، و دست یابی به اهداف خود با حکومت ارتباط برقرار و مسئولین حکومتی را وادار به پاسخگویی می کنند. جامعه مدنی پدیده ای است میان حوزه خصوصی و دولت، شامل انواع سازمانهای رسمی و غیررسمی اقتصادی، فرهنگی، آموزشی، اطلاعاتی، حرفه ای، سیاسی و اجتماعی. سازمانهای جامعه مدنی را می توان به چند طریق از گروه بندی های اجتماعی دیگر مشخص کرد. جامعه مدنی نه با خواسته های خصوصی که با مسایل اجتماعی سروکار دارد. با دولت مربوط است ولی خواستار دست یابی به قدرت سیاسی نیست بلکه در صدد تحدید قدرت هستند. چنگانه و پلورالیست است و از حوزه جامعه سیاسی Political Society مجزا است.

جامعه مدنی از لوازم نظام دموکراتیک است جامعه مدنی از طریق بررسی و کنترل در دولتهای دموکراتیک، و نیز از طریق تبلیغ دموکراسی در دولتهای اقتدارگرا، قدرت دولت را تحدید می کند. از طریق فراهم آوردن ارتباط میان افراد جامعه به کارآیی سیاسی آنها می افزاید و از این رو احزاب سیاسی را توانمند می کند. رسانه هایی سوای احزاب سیاسی برای تبیین، تلفیق و طرح منافع و خواسته های افراد و گروه ها می آفریند به ویژه در کشورهای صنعتی، با ایجاد گستره فزاینده ای از منافع مختلف. از قطبی شدن جلوگیری می کند. رهبران سیاسی جدید پرورش می دهد. از راه کنترل فعالیت های سیاسی از تقلب، از آن جمله در انتخابات می کاهد. آگاهی شهروندان را افزایش می دهد. اصلاحات اقتصادی را در دراز مدت تشویق و پشتیبانی می کند و بالاخره با افزایش مسئولیت، پاسخگویی، کارآیی و نتیجتاً حقانیت و مقبولیت نظام سیاسی، احترام دولت را نزد شهروندان بالا می برد. و شهروندان را به دادوستد گسترده تر با دولت تشویق می کند. سازه های جامعه مدنی در اندیشه های سیاسی قرن بیستم را بدین شرح می توان

خلاصه نمود.

۱- وجود شبکه سالم و پررونق تشکلهای خود جوش در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی.

۲- وجود رسانه‌های عمومی مستقل و آزاد در جامعه. وظیفه رسانه‌های عمومی شفاف سازی صحنه سیاست، نقادی عملکرد دولت، آگاهی به مردم، تامین تریبون آزاد برای بحثهای سیاسی و فعالیت به عنوان مجرای برای بیان افکار عمومی به دولت و اعمال فشار عمومی بر آن است. رسانه‌ها و مطبوعات به عنوان "نگهبانان منافع و مصالح عمومی" در جامعه مدنی عمل می‌کنند.

۳- امکان مبادله آزاد اطلاعات، مباحثه و گفتگو. اساساً جامعه مدنی، جامعه‌ای چند صدایی است و در آن لکنت زبان برای بیان اندیشه‌ها و نظریات وجود ندارد.

۴- به رسمیت شناختن تنوع و تکثر در جامعه، تسامح و تساهل در رفتار سیاسی یکی از ارکان اساسی جامعه مدنی است.

۳

در اندیشه سیاسی مغرب زمین در فازه‌های مختلف تجدد به این شیوه زیست، نقدهای جدی زده شده است. در مغرب زمین از سه پایگاه، جامعه مدنی مورد نقد و نقادی قرار گرفته است که در این نوشتار به اختصار بدان اشاره می‌شود.

۱- نقد جامعه مدنی از پایگاه پیشا مدرن Pre-Modernity نقدهایی هستند که از منظر اجتماع گرایی Cammontrain رمانتیسیسم Romanticism و محافظه کاری Conservatism به این شیوه زیست وارد می‌شوند این گروهها نوستالژی Nostalgia فردوس گمشده را در سر می‌پرورانند. با نگاه بدبینانه به دنیای جدید، نهادها و مؤسسات مدرن می‌نگرند حتی برخی از این گروهها آشکارا در صدد استقرار مجدد شکل بندی های Formation اجتماعی ما قبل دنیای مدرن هستند که اکنون محو شده‌اند. احساس باختن در شیوه زیست مدرن و نوستالژی برای آنچه از کف رفته، جستجو در حال حاضر و آینده برای آنچه از دست رفته است اجزای اصلی جهان بینی این گروهها است.

اینان نه تنها با جامعه مدنی بلکه با کلیت پروژه تجدد سرستیز دارند در نفی آن

می‌کوشند. در اینجا تنها به نقد محافظه‌کاران بر جامعه مدنی می‌پردازیم. محافظه‌کاری، سنت‌گرایی خودآگاهی است که در برابر تحولات دنیای مدرن و موسسات تمدنی جدید تا آنجا که توانسته، ایستادگی کرده است. معنای بنیادی محافظه‌کاری را باید در احترام به سنتها و مخالفت با دگرگونیهای اساسی در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی یافت. محافظه‌کاران همواره با گذشته و سنت مانوس‌تر بوده‌اند و از مواجهه با مسائل جهان نو هراس داشته‌اند.

محافظه‌کاری با عقلانیت که بنیاد جامعه مدنی و تجدد را تشکیل می‌دهند به شدت مخالف هستند. آنان عمیقاً انسان را در برابر عقل کلی تر نهفته در سنت به چیزی نمی‌گیرند. به نظر آنها میان عقل و رای فردی با حقیقت پیوندی نیست و به طور کلی معرفت قطعی و یقینی غیر قابل دستیابی است.

ادموند برک (۱۷۹۷-۱۷۲۹) پدر مکتب محافظه‌کاری پیرامون عقلانیت می‌گوید: ذخیره عقلی هر کس کوچک است و افراد بهتر است خود را در معرض بانک و سرمایه عمومی (سنت‌های) ملتها و اعضاء قرار دهند.^۲

محافظه‌کاری، داعیه‌های اصلی تجدد را درباره انسان رد می‌کنند و معتقدند که نمی‌توان به واسطه عقل، نظم نوی بر امور جهان تحمیل کرد و نظم طبیعی موجود هم نظمی پیچیده است که با عقلانیت نمی‌توان به‌کنه آن پی برد. انسان موجودی مقید به سنت و تاریخ است و از آن‌ها بی‌نیاز ندارد. بنابراین اندیشه‌هایی چون اندیشه قرارداد اجتماعی، جامعه مدنی و دمکراسی که هسته‌های اصلی تجدد است، توهمی بیش نیست.

محافظه‌کاری با بنیاد دیگر جامعه مدنی، "برابری" به مخالفت برمی‌خیزد و معتقد است نابرابریهای اجتماعی و اقتصادی پدیده‌ای طبیعی است و هرگونه کوششی برای از میان برداشتن نابرابریها به شکست خواهد انجامید. زیرا نابرابریها ریشه در طبع انسان دارد. افزون بر این، نابرابریهای اجتماعی لازمه رشد و پیشرفت جامعه است.

جامعه از دیدگاه محافظه‌کاران همچون پیکری انداموار که ساخته دست انسان و فرآورده قرارداد اجتماعی نیست به طور خودجوش و طبیعی رشد می‌کند و نابرابری یکی از ویژگیهای عمده پیکر اجتماع است.

به طور کلی محافظه‌کاری در ضدیت با تجدد و مظاهر آن پدید آمده و در برابر

اندیشه آزادی، برابری اجتماعی، دموکراسی و جامعه مدنی مقاومت کرده و در عوض از رسوم و سنت های نظم پیشین حمایت نموده است.

هدف اصلی محافظه کاران جلوگیری از دگرگونیهای ناخواسته یا دست کم کنترل آنها بوده است. آنها جامعه را واقعیتی روحانی، انداموار و همبسته می دانند که هرگونه برنامه ریزی و ساماندهی، به پیکر ظریف و کالبد شکننده آن آسیب خواهد رساند. محافظه کاران گرچه از پرداختن نظامی فکری در قالب نظریه ای عمومی پرهیز کرده اند ولی به طور کلی می توان سنت گرایی، اعتقاد به نابرابری، پدر سالاری، مخالفت با بدعت و نوآوری و نواندیشی را به عنوان ویژگیهای عمده ایدئولوژی محافظه کاری ذکر کرد.

۲- دومین پایگاه نقد، نقدهایی است که از درون مدرنیته *Inter Modernity* به این شیوه زیست زده می شود. در این رویکرد جامعه مدنی را در تحلیل نهایی تشریح کننده پدیده تاریخی جامعه بورژوازی *Bürgerliche Gesellschaft* ارزیابی می کند. این نگاه گویاترین و منسجم ترین بیان خود را در سنت "هگلی - مارکسی" می یابد.

هگل جامعه مدنی را جامعه ما قبل سیاسی می نامید. به دیده هگل، جامعه مدنی قلمرو "از هم پاشیدگی، نگون بختی و فساد جسمی و اخلاقی" بود. جامعه مدنی می بایست به وسیله ظرفیت اندیشگون برتر دولت که والاترین شکل سامان اخلاقی - اعم از اجتماعی و فردی - انسان است، تنظیم شود و تحت تسلطش قرار گیرد.^۵

مارکس کوشید که تا نظر هگل را دگرگون کند وی این کار در سه جهت اساسی انجام داد: نخست این که وی زمینه فلسفی این مفهوم یعنی اعتبار شکل هگلی دیالکتیک، مبهم کردن رفتار انسان واقعی، حقایق تاریخی، اجتماعی و رویدادها و در نظر گرفتن آنها به مثابه عناصری در تحول و هویتی ماوراءالطبیعه ای، روح یا ایده را مورد تردید قرار داد. دوم اینکه وی ضمن حفظ تمایز دولت و جامعه مدنی، نظریه دولت به معنی اجتماع سیاسی همه گیر با هویت اخلاقی متمایز را رد و برتری آنرا در زندگی اجتماعی و تاریخی انکار کرد. وی رابطه هگلی دو مفهوم را واژگونه نموده. جامعه مدنی را زمینه زندگی سیاسی و تغییرات اجتماعی قرار داد. سوم این که با تجزیه کردن مفهوم هگلی جامعه مدنی که مفهومی با ساختار پیچیده بود آن را در معنی به قلمرو اقتصادی، کار، تولید و مبادله تنزل داد.^۶

مارکس در مقدمه‌ای بر "نقد اقتصاد سیاسی" (ژانویه ۱۸۵۹) تز معروف خود را ارائه می‌کند که طبق آن "باید کالبد شکافی جامعه مدنی را در اقتصاد سیاسی جستجو کرد". فرمولی کوتاه و تحریک‌کننده که بیش از تعاریف دیگر او در شکل‌گیری تفسیر مارکسیسم ارتدکس از جامعه مدنی به مثابه جامعه بورژوازی ایفاء نقش کرده است.^۷

مارکس درست پیش از انتشار "نقد اقتصاد سیاسی" در نامه‌ای به تاریخ ۲۳ فوریه ۱۸۵۸ به لاسال می‌نویسد "که اتفاقاً باز خوانی هگل در تنظیم نوشته‌اش کمک شایانی به او کرده است. در این نامه مارکس تصریح می‌کند که نظریه او "تصویری از نظام سرمایه‌داری و نقد این نظام توسط خود تحلیل آن" است یعنی، نقطه عزیمت تحلیل او بر انکار هر نوع انتقاد بیرونی از سرمایه استوار شده است. به این معنا که نه فقط تحلیل سرمایه باید در عین حال تحلیل کالبد آن "جامعه مدنی" یا کالبد شکافی آن باشد. بلکه نقد آن نیز در نتیجه به منزله "انتقاد از خود جامعه مدنی" است. چنین تحلیلی نمی‌تواند از پیش فرض همسانی سرمایه و جامعه مدنی اجتناب کند. این پیش فرض تصور تمدن بورژوازی است که بیش از هر چیز بر اساس تولید و انباشت گسترده، "اشیاء مادی" تشخیص می‌یابد. به این ترتیب مارکس نیز نهایتاً از "آدام اسمیت" و فرگوسن و... مقوله مادی دوره‌بندی جامعه مدنی بورژوازی یعنی ارتباط میان اشکال مالکیت و تقسیم کار را استنتاج می‌کند.^۸

تلقی مارکس از جامعه مدنی تأثیر گسترده و ماندگاری بر متفکرین و حواریونش در قرن بیستم گذاشت. گرامشی Gramsci یکی از مهمترین اندیشمندان مارکسیست است که در ارایه یک نظریه مارکسیستی در باب دولت و جامعه مدنی سهم عمده‌ای دارد. او برخلاف مارکس جامعه مدنی را روینا تلقی می‌کند ولی در عین حال آن را به کانون تحلیل خود بدل می‌نماید. اما نظریه گرامشی، بر طبق رای "بویو" (۱۹۷۹) معرف بدعت ژرفی در سنت مارکسیستهاست:

آنچه که می‌توانیم فعلاً انجام دهیم تثبیت نظری دو سطح روینایی عمده است: یکی که می‌توان آن را "جامعه مدنی" نامید یعنی مجموع اندامواره‌هایی Organisms که معمولاً حوزه "خصوصی" خوانده شده‌اند و سطح "جامعه سیاسی" یا دولت این دو سطح از یکسو با کارکرد "هژمونی" که گروه مسلط در سراسر جامعه اعمال

می‌کند و از سوی دیگر با کارکرد "سلطه‌گری مستقیم" یا اجبار که از معبر دولت اعمال می‌شود، منطبق می‌گردند.^۹

به دیده مارکس و گرامشی جامعه مدنی عامل کلیدی فهم توسعه سرمایه‌داری است اما به زعم مارکس جامعه مدنی زیربنای مناسبات تولیدی است. از سوی دیگر، به دیده گرامشی این روینا است که نمایانگر عامل فعال و مثبت انکشاف تاریخی است به جای زیربنا، این مجتمع مناسبات ایدئولوژیک و فرهنگی، یعنی زندگی معنوی و اندیشگون و جلوه سیاسی این مناسبات است که به کانون تحلیل بدل می‌شود.

در تداوم سنت هگلی - مارکسی، مکتب فرانکفورت یکی از جریان‌های مهم و با نفوذ قرن بیستم در تفکر سیاسی غرب بوده است. مهمترین اندیشمندان این کتب "ماکس هورکهایمر" "ثودور آدورنو"، "هربرت مارکوزه" و "والتر بنیامین" بودند. امروزه دیگر مکتب فرانکفورت وجود ندارد اما برخی مفاهیم اصلی اندیشه‌های آن در آثار یورگن هابرماس، متفکر معاصر آلمانی، به شکل دیگری عرضه شده‌اند.

موضوع اصلی آثار مکتب فرانکفورت، نقد فلسفی سرمایه‌داری، علم پوزیتیویستی و فرهنگ بورژوازی بود. به طور کلی از دیدگاه آنان، جامعه به شیوه هگلی به عنوان نظامی تلقی می‌شود که در آن افراد در پی علایق و منافع خاص خود ضرورتاً به وابستگی متقابل، تقسیم کار، تولید کالایی با نظام میادله، کارمزدوری، تمرکز دیوانی و دولتی و به طور کلی عقل ابزاری هدایت می‌شوند. چنین نظامی از دیدگاه مکتب فرانکفورت ذاتاً متمایل به بحران است. نتیجه چنین نظامی مثله کردن تمامیت وجود انسان و سرکوب خواسته‌های راستین اوست که به ویژه در عصر "تجدد سازمان یافته" از طریق مستهلک ساختن انرژی‌های شهوی و لیبیدوی انسان به اوج پرخاشگری و سرکوب می‌انجامد.

در اندیشه متفکرین مکتب فرانکفورت عامل اصلی سلطه در دنیای مدرن در خود علم، تکنولوژی و عقلانیت ابزاری **Instrumental Rationality** است. یکی از ویژگی‌های اصلی سلطه عقلانیت ابزاری "صنعت فرهنگ" است که به از میان رفتن استقلال نسبی فرد انجامیده است. "هورکهایمر و آدورنو معتقدند در عصر سرمایه‌داری متأخر، تلفیق فرهنگ با سرگرمی و بازی، فرهنگ توده‌ای منحنطی بوجود آورده است و مصرف کنندگان صنعت فرهنگ چیزی ورای افق واقعیت‌های محسوس نمی‌بینند. کارکرد اصلی صنعت فرهنگی در عصر سرمایه‌داری پیشرفته از میان برداشتن هرگونه امکان مخالفت

اساسی با ساخت سلطه مستقر است.^{۱۰} اساسی‌ترین اندیشه جامعه‌شناختی آدورنو اندیشه همه‌گیر شدن شی گشتگی Reification است که نهایتاً هر حرکت و پیشرفت اجتماعی چه در شکل آگاهی طبقاتی و چه به صورت پیدایش ساختهای مخمل سرمایه‌داری را نابود می‌کند. متفکرین مکتب فرانکفورت ویژگی اصلی جامعه مدرن را عقلانیت ابزاری، شی گشتگی، آگاهی کاذب، از دست رفتن فردیت، معنا و آزادی می‌دانستند. راه حلی که برای رهایی از این وضعیت یکی از متفکرین متأخر مکتب فرانکفورت "یورگن هابرماس" ارائه می‌دهد، عقلانیت فرهنگی Communicative Rationality است. در عقلانیت فرهنگی، حوزه عمومی، جامعه مدنی، کنش کلامی آزاد، تضعیف و تخریب ایدئولوژی، ظهور منطبق زبان و خلاصه حوزه روابط بین‌الذاتانی آزاد بسط می‌یابد.

هابرماس معتقد است که در پروژه نیمه تمام تجدد ابتدا خط عقلانیت فرهنگی حاکم بود اما پس از چندی با حاکمیت عقلانیت ابزاری، خط عقلانیت فرهنگی روبه زوال نهاد اما امروز تنها راه رهایی بازگشت به عقلانیت فرهنگی است.

۳- سومین پایگاه نقد جامعه مدنی، نقد از منظر پست مدرنیستها Post Modernity است. محور نقد پست مدرنیستها نقد بنیادهای دنیای تجدد است. اندیشه‌های پست مدرن را می‌توان به طور کلی به سه مکتب تفکیک کرد:

۱- پست مدرنیسم به مثابه رد و طرد مدرنیسم، یعنی رد عقلانیت، اقتدار، فن‌آوری و علم: در این مکتب، مقولات عقلانیت، اقتدار، فن‌آوری و علم دمکراسی جامعه مدنی تا حد زیادی مترادف با غربی شدن است. از این دیدگاه پست مدرنیسم به منزله رد و طرد مدرنیسم است.

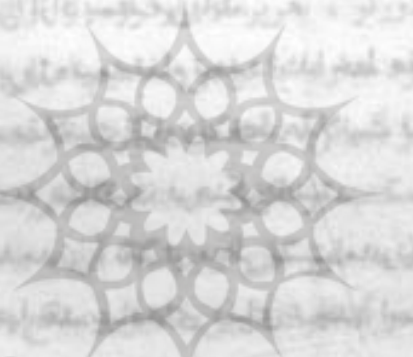
۲- پست مدرنیسم به مثابه بازشناسی حرمت سنت: از آنجا که نوسازی به تحقیر و تخفیف شدید سنت انجامید. افول نوسازی راه را بر این حرمت‌گذاری دوباره هموار می‌کند.

۳- پست مدرنیسم به منزله ظهور ارزشهای نو و شبکه‌های جدید زندگی، همراه با تساهل و مدارای بیشتر نسبت به چندگونگی قومی و فرهنگی و جنسی، و انتخاب فردی در خصوص نوع زندگی.

این سه تفسیر پست مدرنیسم در برگیرنده مهمترین عناصر جریانی هستند که در چند

دهه اخیر در مغرب زمین رواج داشته‌اند. آنها گر چه ناسازگار نیستند، اما بر امور مختلفی تأکید می‌کنند.

پست مدرنیستها معتقدند همه فجایع عصر جدید، از خودیگانگی و اشکال متعدد سلطه، همه زاینده عقلانیت تجدد و عقلانیت روشنگری است. آنها با نقد رادیکال بنیادهای جامعه مدرن به نقد جامعه مدنی و سایر مظاهر دنیایی می‌پردازند.



پی‌نوشت

1. Drygek. 1996. pp.23.26 J

- ۲- ناصر اعتمادی، ۱۳۷۶، ص ۱۸ - گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۱، فصل ۱، مقاله «چگونگی برآمدگی مفهوم دنیای مدرن»
- ۳- استوارت هیزو، ۱۳۷۶، ص ۱۵۸ - **رساله جامع علوم انسانی**، شماره ۱، فصل ۱، مقاله «دنیای مدرن و دنیای پسامدرن»
- ۴- حسین بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰ - فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات فرهنگی»
- ۵- پلزنسکی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۵ - فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات فرهنگی»
- ۶- پلزنسکی، ۱۳۷۰، ص ۲۵۶ - فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات فرهنگی»
- ۷- ناصر اعتمادی، ۱۳۷۶، ص ۱۸ - گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۱، فصل ۱، مقاله «چگونگی برآمدگی مفهوم دنیای مدرن»
- ۸- ناصر اعتمادی، ۱۳۷۶، ص ۱۹ - گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۱، فصل ۱، مقاله «چگونگی برآمدگی مفهوم دنیای مدرن»
- ۹- مارتین کارنوی، ۱۳۷۲، ص ۱۷ - فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات فرهنگی»
- ۱۰- حسین بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۲۱ - فصلنامه علمی-پژوهشی «مطالعات فرهنگی»

کتابشناسی

- اعتمادی، ناصر، چاپ و جامعه مدنی، مهین، شماره ۲۵، دی ماه ۱۳۷۶.
- بشیریه، حسین، دولت عقل (ده گفتار در فلسفه و جامعه شناسی سیاسی). تهران، موسسه نشر علوم نوین. چاپ اول ۱۳۷۴.
- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی ۱۳۷۶.
- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، اطلاعات - سیاسی اقتصادی. سال یازدهم، شماره هفتم و هشتم.
- هیوز، استوارت، هجرت اندیشه اجتماعی، مترجم عزت ا... فولادوند. تهران، ۱۳۷۶. - طرح نو چاپ اول: ۱۳۷۶.
- پلزنیسکی، از، اهمیت تفکیک "هگلی" دولت و جامعه مدنی، مترجم: دکتر عظیم رهین فصلنامه علوم اجتماعی، تهران. دانشگاه علامه طباطبایی دوره اول ۲ و ۱. ۱۳۷۰.
- کارنوی، مارتین، گرامشی و دولت، ترجمه معاونت فرهنگی و اجتماعی مرکز تحقیقات استراتژیک. فصلنامه راهبرد، شماره ۸، پاییز ۱۳۷۴.
- مارکس، کارل و فریدریش انگلس، ایدئولوژی آلمانی، ترجمه تیرداد نیکی. تهران. شرکت پژوهشی پیام امروز ۱۳۷۷.
- مارکس، کارل، اقتصاد سیاسی.
- افخمی، غلامرضا، مروری بر شرایط برپایی نظام سیاسی لیبرال در جامعه غیر لیبرال ایران نامه سال سیزدهم ص ۴۳۳-۴۵۸.
- کاظمی، فرهاد، جامعه مدنی و سیاست. ایران نامه سال سیزدهم ص ۱۲۴-۱۰۷.
- رجایی، فرهنگ، آزادی، جامعه مدنی بازدارنده‌ها. فصلنامه خاورمیانه.

- Hobsbawm, Eric, *Gramsci and Marxist Political in Approaches To Gramsci* ed. Anne Showstach Sassoon. (London: Writer and Readers Publishing Cooperative 1982).
- Bobbio, Norberto, *Gramsci and the Conception of Civil Society* (London: Routledge and Keyan Paul 1979).
- Putnam, Robert, *Makinh Democracy Work*. Princeton, 1994.

- Gellner, Ernest. *Conditions of Liberty, Civil Society and its Rivals*, New York. Penguin 1996.
- Taylor, Charles. Models of Civil Society *Public Culture* 3(1990) pp. 95-118.
- Chatterjee, Partha. "A Response to Taylor's Models of Civil Society" *Public Culture*. 3 (1990) pp. 119-132.
- Seligman, Aham. "Trust and the Meaming of Civil Society" *International Journal of Politics, Culture and Society* 1992. pp. 5-21
- Cohen, Jean, and Andrew Arato. *Civil Society and Political Theory*. Cambridge MIT press, 1996.
- Shils, Edward, "The Virtue of Civil Society" *Government and Opposition*, 26 (Winter - 1991 p.4).
- Drygek Johns, Political Inclusion and the Dynamics of Democratization. *American Political Science Review*, no/1, 1996.

شهرستان گنجان
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 فصلنامه علمی-پژوهشی
 مطالعات فرهنگی و اجتماعی
 شماره ۱۵، زمستان ۱۳۸۵